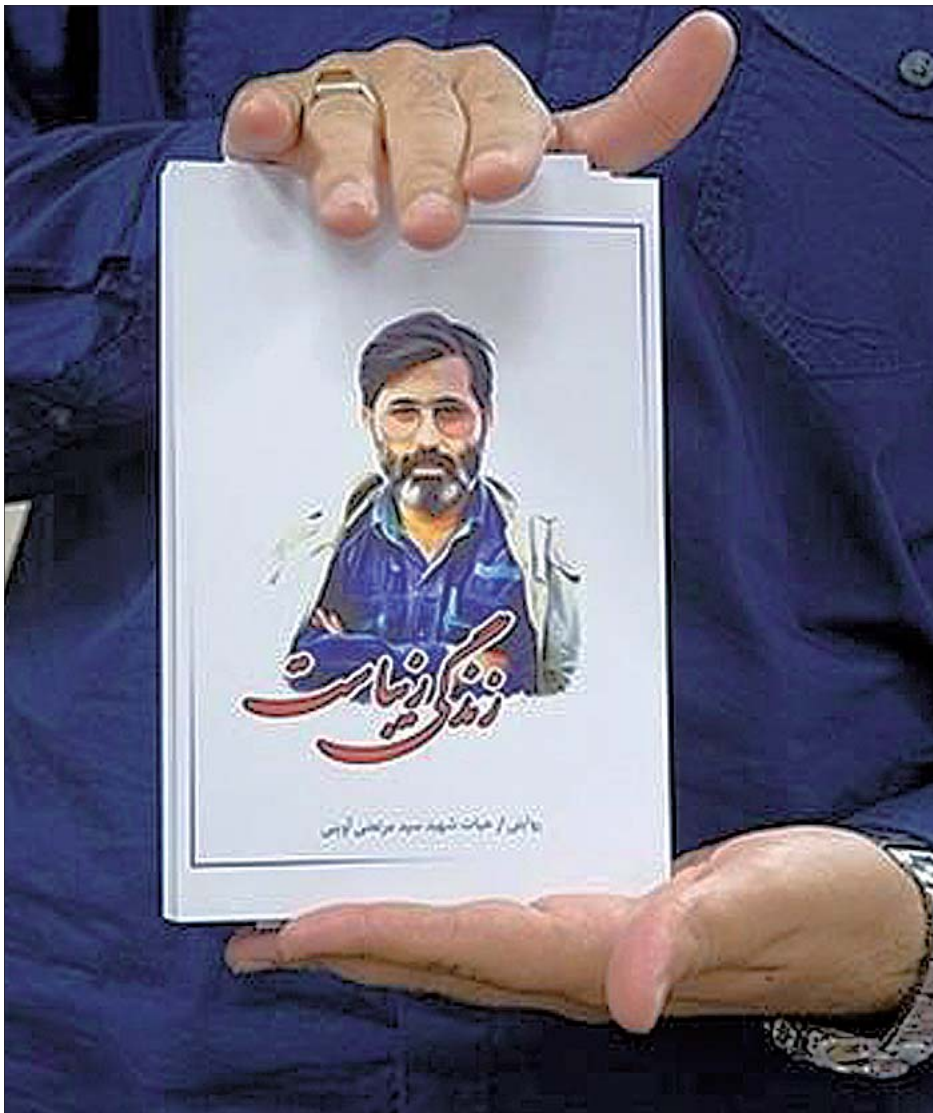


مروری متفاوت بر یک روایت داستانی از شهید آوینی

## وقتی «زندگی زیباست»



موجود، داستانی جذاب و پرکشش را پدید آورده است؛ داستانی که از کودکی کامران یا همان مرتضای خودمان شروع می‌شود؛ با سرگذشت انقلاب اسلامی درهم تنیده و با سال‌های پرتب و تاب جنگ تحمیلی، ادامه می‌یابد و با شهادت عجیب و غریب مرتضی تمام می‌شود. در تمام این سال‌ها مرتضی، محور است و وقایع از زاویه دید یا حول شخصیت او شکل می‌گیرد. روایت این کتاب آن قدر ساده و صمیمی است که آدم باورش نمی‌شود سیصد و اندی صفحه را یک نفس خوانده و با کلی اتفاق ریز و درشت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و خانوادگی آشنا شده. شاید اگر بخواهیم ماجراها و اختلافات پرحاشیه حوزه هنری و مجله سوره یا سیر ساخت برنامه روایت فتح یا متن نقد ها و سخنرانی ها و سیر آرا و افکار و عقاید شهید آوینی را جداگانه بخوانیم حوصله‌مان سر برد و از بیخ و ریشه، قید این مطالعه فرهنگی، ادبی را بزنیم، اما تمام این موارد در کتاب زندگی زیباست با مهارت نقل شده است و نه تنها خسته و ملولمان نمی‌کند، بلکه ترغیب می‌شویم ادامه اتفاقات را بخوانیم و ببینیم آخرش چه می‌شود و حق با کیست؟

یکی از جذابیت‌های این کتاب، حضور افراد نام آشنا مثل مسعود فراسی، بهروز افخمی، ابراهیم حاتمی‌کیا، مجید مجیدی، سید مهدی شجاعی و... است. با خواندن این کتاب، ریشه و منشأ بسیاری از وقایع امروزی بر ایمان روشن می‌شود. مثلاً اگر آختامیه جشنواره فجر پارسل و سخنان آتشین ابراهیم حاتمی‌کیا یادتان

نوشتن درباره آدم‌هایی که ته چیزی هستند خیلی سخت است. ته چیزی بودن یعنی ایند یا آخر کاری بودن؛ به زبان خودمانی‌تر یعنی شاخ و خفن بودن. اصلاً بعضی آدم‌ها را از هر زاویه‌ای نگاه

کنی جذاب و خاص و خفن هستند. مثلاً فکر کنید یک نفر رشته ریاضی بخواند؛ کنکور هنر بدهد؛ معماری دانشگاه تهران قبول شود؛ اهل فلسفه و ادبیات و شعر و موسیقی باشد؛ ماشین لاکچری سوار شود؛ فوق‌لیسانس معماری دانشگاه تهران را بگیرد؛ در نیروی هوایی خدمت کند؛ مستأجر فرهاد مهراد. خواننده بوی عیدی بوی توپ. باشد؛ اسم خودش هم کامران باشد؛ وجداناً همچین آدمی خاص و جذاب نیست؟ آدمی که یک مرتبه دل به دریا بزند؛ بی‌خیال این جذابیت‌ها بشود و شخصیتش را بکوبد و از نو بسازد... چنین کاری فقط از آدم‌های بزرگ برمی‌آید؛ آدم‌هایی که از تغییر نمی‌ترسند؛ آدم‌هایی که اراده‌ای قوی دارند و تکلیفشان با خودشان و زندگیشان معلوم است. آدم‌هایی مثل سید مرتضی آوینی.

گرچه قلم زدن درباره سید شهیدان اهل قلم خیلی سخت است، اما عباس سید ابراهیمی جرأت و همت کرده و زندگینامه داستانی شهید آوینی را نوشته است. در کتاب «زندگی زیباست» تخیل نویسنده وارد زندگی شهید آوینی شده و براساس مستندات

منصوره رضایی

دانشجوی دکترای ادبیات فارسی



عکس:

خبرگزاری فارس

باشد این بخش از کتاب هم برایتان جالب است: «بهروز افخمی هم مطلبی نوشته است برای این شماره، در منقبت ابراهیم حاتمی‌کیا. و جایی از آن به ابراهیم توصیه کرده است حالا وقت آن شده که برای موضوعی غیر از جنگ فیلم بسازی. مرتضی از این توصیه بهروز خوشش نیامده و همین شده است جرقه‌ای در ذهنش تا او هم مطلبی بنویسد در نعت حاتمی‌کیا و البته تأکید کند که او اتفاقاً باید همیشه درباره مردان جهاد که مظلوم مانده‌اند فیلم بسازد. حاتمی‌کیا با «مهاجر» و «دیده‌بان» حسابی بچه‌حزب الهی‌ها را در فضای هنری سربلند کرده است و سوره هم تا به حال چندین بار، از او گفته و او راستوده است...»

از آنجا که آقا مرتضی فیلم باز و کتاب باز بوده، علاوه بر افراد مشهور، اسم چندین فیلم و کتاب معروف هم به چشم می‌خورد که اگر خودتان هم اهل فیلم و کتاب و مجله باشید با خواندن این قسمت‌ها چنان کیفی می‌کنید که نگو و نپرس.

گرچه چهره‌ای که از شهید آوینی در ذهن ما حک شده مثل اکثر شهدا چهره‌ای جدی است، اما در این کتاب با روح لطیف، عادات رفتاری و شوخ‌طبعی‌های ایشان هم آشنا می‌شویم.

«مرتضی وارد سالن که می‌شود محمد صدری و مجید مجیدی که جزو دانشجویانی هستند که بیشتر با مرتضی نزدیکند، او را به صندلی ردیف جلو دعوت می‌کنند. مرتضی که می‌نشیند، مجری اعلام می‌کند الآن چند دقیقه‌ای خانم «نوشابه امیری» صحبت می‌کنند. بعد هم یک نفر دیگر، بعد آقای آوینی و بعد بزرگمهر رفیعا. مرتضی در گوش صدری می‌گوید: محمد این خانومه واقعا اسمش نوشابه‌س؟

صدری که از فیلمبرداران قدیمی روایت فتح و رفیق چند ساله مرتضی و البته شاگرد اوست می‌خندد و می‌گوید: آره. البته اسم اصلیش حمیده‌س؛ دوبلور صدای بچه‌ها توی کارتوناس...»

آقا مرتضی آرام به صدری می‌گوید: بعد منم احتمالاً ساندویچ صحبت می‌کنه...»

یکی از بهترین بخش‌های کتاب، توصیف جزئیات صحنه شهادت آقا مرتضی و ماجراهای بعدش است.

«ساعت حدوداً ۸ صبح است. مرتضی شعبانی جلوی آقا مرتضی دارد راه می‌رود و دوربین را روشن کرده است. آقا مرتضی می‌گوید: مرتضی از پاهای بچه‌ها بگیر.

مرتضی خم می‌شود و دوربین را پایین می‌آورد و از پاهای نفرات جلوی ستون، همین‌طور که دارند قدم برمی‌دارند فیلم می‌گیرد. گومپ...»

چند لحظه‌ای همه در خلأ فرو می‌روند. به خود می‌آیند. همه روی زمین افتاده‌اند. مرتضی چشمانش را آرام باز می‌کند. چه آسمان صبح جمعه زیبایی... چه آسمان فکه زیبایی... فکه، آسمانش هم انگار با جاهای دیگر فرق می‌کند. گوش‌هایش سوت می‌کشند و آرام آرام که صدای سوت کم می‌شود... مرتضی بدنش سیر شده است. چیزی احساس نمی‌کند. تکان هم نمی‌تواند بخورد... یکی دو تا از بچه‌ها دارند پاهای آقا مرتضی را محکم با چاق و پیراهن‌هایشان می‌بندند تا خونریزی قطع شود. هر دو پای مرتضی شدیداً مجروح شده، از سفیدران یک پایش دارد شُر شُر خون می‌رود و پای راستش هم از بالای مچ به پوست آویزان شده است. بدنش هم پر ترکش است... بچه‌ها دارند با میله‌های ستون سیم خاردار که در آن حوالی افتاده و اورکت‌هایشان دوتا برانکارد درست می‌کنند. مرتضی مدام با زهرا می‌گوید و دستش را روی سرش گذاشته است. اصغر بختیاری که مراقب خونریزی پای مرتضی است می‌گوید: «آقا مرتضی نگران نباش... چیزی نشده...» مرتضی با همان بی‌حالی خنده‌ای می‌کند و می‌گوید: «اصغر تو داری منو دلدار می‌دی مثلاً؟ من یه عمره منتظر همچین وقتی‌ام...»

زندگی زیباست (روایتی از حیات شهید سید مرتضی آوینی) نوشته عباس سید ابراهیمی است که سال ۹۳ توسط نشر معارف به چاپ رسیده است.



از آنجا که آقا مرتضی فیلم باز و کتاب باز بوده، علاوه بر افراد مشهور، اسم چندین فیلم و کتاب معروف هم به چشم می‌خورد که اگر خودتان هم اهل فیلم و کتاب و مجله باشید با خواندن این قسمت‌ها چنان کیفی می‌کنید که نگو و نپرس